

«همه این شبها چراغ را برای تو روشن گذاشته‌ام*»

با مهرداد قاسمفر نخستین بار است که رویاروی میشوم. میشنوم که سی و شش ساله است و مجموعه مورد بحث اولین مجموعه شعر اوست وای که به چه راهی گام نهاده که آغاز و پایانش چیزی جز شوربختی نیست. چه میتوانسته بکند؟ دستی از غیب برون آمده و به این راه بیره‌هاش کشانیده شاید بختی / تختی، یاری کند و او به چاله چوله‌های عبرت‌انگیز ما جماعت قلمزن و شاعر با سر در نفلتد! این از دعای من سراپا تقصیر که شک دارم «مُستجاب الدعوه» شوم در حضور واجب الوجود:

و اما بروم بر مطلب اصلی و بکوشم از درازگویی و در دریات پیرهیزم، آمین! در ابتدای کتاب نیم صفحه‌ای از شاعر نامدار معاصر یدالله رویایی، میخوانیم که بی‌آنکه اشاره‌ای به نام گوینده یا کتاب کند می‌نویسد: «هر کس به سمت خودش راهی دارد و کشف آن راه جز با جنون میسرش نمیشود. این نوع تازه‌یی از جنون است که تعریف دایرةالمعارفی ندارد و نمی‌پذیرد.» این شیوه نگارش رویایی است، کاریش هم نمیتوان کرد. حالا ازین پیشگفتار چه میخواهد بگوید؟ دیگر باید بروید از خودشان بپرسید... حالا مجموعه شعر را در حد حوصله این مقال چنانکه شاید با

* این یادداشت حرف‌هایی است که بی‌نظم و ترتیب ویژه در خاطر من مانده، از معرفی مختصری که غروب یکی از روزهای سال گذشته در «پاتوق فرهنگی تهران» در باب کتاب شعر یاد شده در بالا گفتم.

هم بخوانیم. شعر قاسمفر شعر موزون و مقفی نیست. اما در شعرهای کوتاهش ملاحظتی یافت و ریتمی حس میشود. او برخلاف جوانانی که آوردن «و» در ابتدای هر مصراع را علامت نو بودن شعر میدانند، سخت مواظب است که چنان کافی نکند. مرحوم پرویز شاپور تعریف میکرد که روزی رئیس به من تکلیف کرد یک لایحه مالیاتی بنویسم، در چند جای لایحه نیاز به علامت واوک: «و» بود، هر چه گشتم این علامت را نیافتم. بعدها متوجه شدم که آن نشانه را شعرای جوان نوآور، برگردانده‌اند و شده «و» و آورده‌اند در اوائل مصاریع شعرشان که بشود مثلاً شعر نو! در نخستین شعر تقریباً بلند کتاب می‌بینیم که او از تکرار افعالی که امکان حذفشان هست غافل نمانده. سروده:

آنقدر آبر دیده‌ام

که باران را از یاد برده‌ام

آنقدر آفتاب

که بوی رؤیش گیاه را در سپیده‌ی جالیز:

او اگر دچار لغزش میشد، بیشک می‌نوشت و آنقدر آفتاب دیده‌ام. حُب او این توجه را در جاهای دیگر هم در نظر دارد. اما در همین شعر من خواننده شخصاً از یک خط آریب «/» چیزی سپرد در نمی‌آورم درین مصراع

بی هیچ نشانه‌ی بی‌از/ عقیق چشمهای مادرم

خوبست که شاعر در علایم سجاوندی یا PUNCTUATIONS تکلیف این خط آریب را روشن کند.

و اما نردبانی نوشتن گاه کپاردست او داده، در همین شعر ص ۱۰ نوشته و شاید / راز ناگشوده‌ی مرگ همین باشد

چه اصراری است که مصراع نشود: شاید راز ناگشوده‌ی مرگ همین باشد.

و باز لغزش دیگری در دنباله همین شعر در ص ۱۱ بچشم می‌خورد:

برای زیتونی سبز

که در خنده‌های تو می‌چرخد

برای یک خواب کوتاه.

این «یک»‌ها هم از آن حرفهاست. در سر تا سر ادب هزار ساله پارسی چند بار واژه «یک» آمده؟ آیا: برای خوابی کوتاه. مصراع را بهتر نمی‌کرد؟ شعر «شالم را بیاور» خوب آغاز شده و در جای بایسته‌ای قفل شده است. در شعر «پنجره‌ی خیس» چند لغزش نگارشی و یک لغزش



درد و حسرت و اندوه و غم

معنایی یا «صفتی» چشم آزار شده:

شاعر وقتی آغازیده:

هیچ ندارم که به نامت کنم

نه آسمان و

نه شعر و

نه حتی پری

که از سینه‌ی گنجشک خوابهای کودکی ام

کنده بودم.

بنظر بنده باید سه مصراع آخر را در یک مصراع نفسگیر می‌گنجانند. اینچنین: نه حتا پری که از سینه‌ی گنجشک خوابهای کودکی ام کنده بودم. تا شعر از گسیختگی و بیحوصلگی برهد. در ص ۱۷ همین شعر صفت «و فرزانه‌ی پنجره خیس» آمده که صفت «فرزانه‌ی» برای پنجره، باری ندارد و نشانه‌ای از نپیراستن چند باره لازم برای شعر خوب است. مهرداد قاسمفر شاعر جوانی است که می‌شود و باید بدو امید بست. اما باید از آغاز کار تکلیفش را با بسیاری از دست و پاگیری‌هایی که شاعران جوان را به گمراهی کشانده روشن کند.